

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۸۳

آیه ۲۱ - ۲۴

آیه و ترجمه

و من اءظلم ممن افتری علی الله کذبا و کذب بایته انه لا یفلح الظلمون ۲۱
و یوم نحشرهم جمیعاً ثم نقول للذین اءشركوا این شرکاءکم الذین
کنتم ترعمون ۲۲

ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین ۲۳
انظر کیف کذبوا علی اءنفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون
ترجمه :

۲۱ - چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بسته (و شریک برای او
قائل شده است) یا آیات او را تکذیب نموده، مسلماً ظالمان روی رستگاری
نخواهند دید.

۲۲ - آن روز که همه آنها را محشور میکنیم، به مشرکان میگوئیم: معبودهایتان
که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟ (و چرا به یاری شما
نمی شتابند؟).

۲۳ - سپس پاسخ و عذر آنها چیزی جز این نیست که می گویند به خداوندی
که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم.

۲۴ - بین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می گویند و آنچه را به دروغ شریک
خدا می پنداشتند از دست میدهند.

تفسیر:

بزرگترین ظلم

در تعقیب برنامه کوبیدن همه جانبه «شرک و بت پرستی» در نخستین آیه
بالا با صراحت به صورت استفهام انکاری می گوید: «چه کسی ستمکارتر از
مشرکانی است که بر خدا دروغ بسته و شریک برای او قرار داده و یا آیات او را
تکذیب نموده اند».

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۸۴

(و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بایاته).

در حقیقت جمله اول اشاره به انکار توحید است، و جمله دوم اشاره به انکار نبوت، و به راستی ظلمی از این بالاتر نمی‌شود که انسان جمادی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت میکند، این کار از سه جهت ظلم محسوب میشود: ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حد پرستش یک قطعه سنگ و چوب پائین آورده، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است. مسلماً هیچ ستمگری - مخصوصاً چنین ستمگرانی که ستم آنها همه جانبه است - روی سعادت و رستگاری نخواهند دید (انه لا یفلح الظالمون).

البته در آیه فوق صریحاً کلمه شرک ذکر نشده ولی با توجه به آیات قبل و آیات بعد که همگی پیرامون مسئله شرک صحبت می‌کند روشن می‌شود که منظور از کلمه افتراء در این آیه همان تهمت شریک قائل شدن برای ذات خدا است. قابل توجه اینست که: در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالمترین و ستمکارترین مردم معرفی شده‌اند که همه با جمله استفهامیه و من اظلم یا فمن اظلم (چه کسی ستمکارتر است) شروع شده است، گرچه بسیاری از این آیات درباره شرک و بت پرستی و انکار آیات الهی سخن می‌گویند، یعنی ناظر به اصل توحید است، ولی بعضی از آنها نیز درباره مسائل دیگر می‌باشد مانند و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذكر فیها اسمہ چه کسی ستمکارتر است از آنهایی که مانع ذکر نام خدا در مساجد شوند؟ (بقره - ۱۱۴). و در مورد دیگر می‌خوانیم: و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله:

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۸۵

چه کسی ستمکارتر است از آنها که کتمان شهادت میکنند؟ (بقره - ۱۴۰) در اینجا این سؤال پیش می‌آید: چگونه ممکن است هر یک از این طوائف ستمکارترین مردم باشند؟ در صورتی که ظالمترین تنها بر یک طائفه از آنها صدق می‌کند.

در پاسخ میتوان گفت: همه این امور در حقیقت از یکجا ریشه می‌گیرد و آن مسئله شرک و کفر و عناد است زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد وسیع و کوشش در ویران ساختن آنها نشانه کفر و شرک است، و همچنین کتمان شهادت که ظاهراً منظور از آن کتمان شهادت بر حقایقی است که موجب

سرگردانی مردم در وادی کفر میشود از چهره‌های گوناگون شرک و انکار خداوند یگانه است.

در آیه بعد پیرامون سرنوشت مشرکان در رستاخیز بحث میشود، تاروشن گردد آنها با اتکاء به مخلوقات ضعیفی همچون بتها نه آرامشی برای خود در این جهان فراهم ساختند و نه در جهان دیگر و می‌گویند:

آن روز که همه اینها را یکجا مبعوث می‌کنیم به مشرکان می‌گوئیم معبودهای ساختگی شما که آنها را شریک خدا می‌پنداشتید کجاستند؟ و چرا به یاری شما نمی‌شتابند؟ چرا هیچگونه اثری از قدرتمائی آنها در این عرصه وحشتناک دیده نمیشود؟ (و یوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين اشركوا اين شركائكم الذين كنتم تزعمون).

مگر بنا نبود آنها در مشکلات شما را یاری کنند؟ و شما به این امید به آنها پناه می‌بردید؟ پس چرا کمترین اثری از آنها دیده نمی‌شود؟ آنها در بهت و حیرت و وحشت عجیبی فرو می‌روند و پاسخی در برابر این سؤال ندارند جز اینکه سوگند یاد کنند که به خدا قسم ما هیچگاه مشرک نبودیم به گمان اینکه در آنجا نیز میتوان حقائق را انکار کرد (ثم لم تکن

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۸۶

فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما كنا مشركين).

در اینکه «فتنه» در آیه فوق به چه معنی است، میان مفسران گفتگوست، بعضی آن را به معنی پوزش و معذرت و بعضی به معنی پاسخ و بعضی به معنی شرک گرفته‌اند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از فتنه و افتنان همان دل‌باختگی به چیزی است یعنی نتیجه دل‌باختگی آنها به شرک و بت‌پرستی که پرده‌ای بر روی اندیشه و خرد آنها افکنده این شده است، که در قیامت که پرده‌ها کنار می‌رود متوجه خطای بزرگ خود بشوند و از اعمال خود بیزاری جویند و به کلی انکار کنند.

و اصل فتنه در لغت چنانکه «راغب» در «مفردات» می‌گوید: آن است که طلا را در آتش بیفکنند و زیر فشار حرارت قرار دهند تا باطن آن آشکار گردد و معلوم شود خالص است یا ناخالص؟ این معنی را در آیه فوق می‌توان به عنوان یک تفسیر دیگر پذیرفت، زیرا آنها هنگامی که در روز رستاخیز در فشار سخت و وحشتهای آن روز فرو می‌روند بیدار می‌شوند و به خطای خود واقف

می‌گردند و برای نجات خود اعمال گذشته را انکار می‌کنند.
در آیه بعد برای اینککه مردم از سرنوشت رسوای این افراد عبرت
گیرند می‌گوید: درست توجه کن ببین اینها کارشان به کجا می‌رسد که به
کلی از روش و مسلسل خویش بیزاری جسته و آن را انکار می‌کنند و حتی
به خودشان نیز دروغ می‌گویند (انظر کیف کذبوا علی انفسهم).

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۸۷

و تمام تکیه‌گاههایی که برای خود انتخاب کرده بودند و آنها را شریک خدا
می‌پنداشتند همه را از دست می‌دهند و دستشان به جایی نمی‌رسد (و ضل
عنهم ما کانوا یفترون).

نکته‌ها

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت

- ۱ - منظور از انظر (نگاه کن) مسلماً نگاه کردن با دیده عقل است نه دیده حس.
زیرا صحنه‌های قیامت در دنیا قابل مشاهده نیست.
- ۲ - اینککه می‌گوید: آنها بر خودشان دروغ بستند یا به معنی این است که آنها
در دنیا خود را فریب دادند و از راه حق بیرون رفتند، و یا اینککه در جهان دیگر
که سوگند یاد می‌کنند که ما مشرک نبوده‌ایم در حقیقت به خودشان دروغ
می‌بندند زیرا مسلماً آنها مشرک بودند.
- ۳ - در اینجا سؤالی باقی می‌ماند و آن اینککه: از آیه فوق استفاده می‌شود که
مشرکان، سابقه شرک خود را در روز قیامت انکار می‌کنند، و حال آنکه وضع
روز قیامت و مشاهده حسی حقائق طوری است که هیچکس به خود اجازه
نمی‌دهد سخنی بر خلاف حق بگوید، درست مثل اینککه در روز روشن هیچ
دروغگوئی را نمی‌بینیم که در برابر آفتاب بایستد و بگوید هوا تاریک است، به
علاوه از بعضی از آیات دیگر چنین استفاده می‌شود که آنها روز قیامت صریحاً
به شرک خود اعتراف می‌کنند و هیچ حقیقتی را کتمان نمی‌نمایند و لا
یکتمون الله حدیثاً (نساء - ۴۲).

در پاسخ این سؤال دو جواب می‌توان گفت:

نخست اینککه در روز قیامت مراحل وجود دارد، در مراحل نخستین مشرکان
خیال می‌کنند می‌توانند با دروغ گفتن از کیفرهای دردناک الهی رهائی یابند
لذا طبق عادت دیرینه خویش متوسل به دروغ می‌شوند، ولی در مراحل بعد که
می‌فهمند روزنه‌ای برای فرار از این طریق وجود ندارد، به اعمال خود اعتراف

می نمایند.

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۸۸

در حقیقت گویا در روز رستاخیز پرده‌ها تدریجا از مقابل چشم انسان کنار می‌رود، در آغاز که مشرکان هنوز به دقت پرونده‌های خود را بررسی نکرده‌اند متوسل به دروغ می‌شوند، اما در مراحل بعد که پرده‌ها بالاتر می‌رود، و همه چیز را حاضر می‌بینند، چاره‌ای جز اعتراف ندارند، درست مانند افراد مجرمی که در آغاز بازجوئی همه چیز، حتی آشنائی با دوستان خود را انکار می‌کنند، اما هنگامی که اسناد و مدارک زنده جرم به آنها ارائه داده می‌شود، می‌بینند مطلب به حدی روشن است که جای انکار نیست، لذا اعتراف می‌کنند و همه چیز را می‌گویند. این پاسخ در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است.

دیگر اینکه آیه فوق در مورد کسانی است که واقعا خود را مشرک نمی‌دیدند همانند مسیحیان که قائل به خدایان سه گانه‌اند و در عین حال خود را موحد می‌پندارند، یا کسانی که دم از توحید می‌زدند ولی عمل آنها بوی شرک می‌داد زیرا دستورات پیامبران را زیر پا گذاشته بودند و به غیر خدا تکیه داشتند، و ولایت اولیای الهی را انکار می‌کردند و در عین حال خود را موحد می‌پنداشتند، اینها در روز قیامت قسم یاد می‌کنند که ما موحد بوده‌ایم ولی به زودی به آنها می‌فهمانند که آنها در باطن جزء مشرکان بودند - این پاسخ نیز در روایات متعددی از علی (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. و هر دو پاسخ قابل قبول است.

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۸۹

آیه ۲۵ - ۲۶

آیه و ترجمه

و منهم من يستمع اليك و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و في اذانهم وقرا و ان يروا كل آية لا يؤمنوا بها حتى اذا جاءوك يجدلونك يقولون الذين كفروا ان هذا الا اسطير الاولين ۲۵
و هم ينفون عنه و ينون عنه و ان يهلكون الا انفسهم و ما يشعرون ۲۶
ترجمه :

۲۵ - پاره‌ای از آنها به تو گوش فرا می‌دهند ولی بر دلهای آنان

پرده‌ها افکنده‌ایم تا آنرا نفهمند و در گوش آنها سنگینی قرار داده‌ایم و (آنها بقدری لجوجند) که اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند ایمان نمی‌آورند، تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند با تو به پر خاشگری برمی‌خیزند و کافران می‌گویند اینها افسانه‌های پیشینیان است.

۲۶ - آنها دیگران را از آن باز می‌دارند و خود نیز از آن دوری می‌کنند، آنها جز خود را هلاک نمی‌کند ولی نمی‌فهمند.

تفسیر:

نفوذ ناپذیران

در این آیه اشاره به وضع روانی بعضی از مشرکان شده که در برابر شنیدن حقائق کمترین انعطاف از خود نشان نمی‌دهند - سهل است - به دشمنی با آن نیز برمی‌خیزند و با وصله‌های تهمت خود و دیگران را از آن دور نگاه می‌دارند، درباره اینها چنین می‌گوید: بعضی از آنان به سوی تو گوش می‌دهند ولی بر دلهای آنها پرده‌هایی افکنده‌ایم تا آن را درک نکنند و در گوشه‌های آنها سنگینی ایجاد کرده‌ایم تا آن را نشنوند! (و منهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبه

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۹۰

ان یفقهوه و فی اذانهم و قرا).

در حقیقت تعصبهای کورکورانه جاهلی، و فرو رفتن در منافع مادی، و پیروی از هوا و هوسها، آنچنان بر عقل و هوش آنها چیره شده که گویا در زیر سرپوش و پرده‌ای قرار گرفته است نه حقیقتی را می‌شنوند و نه درک صحیح از مسائل دارند.

شاید کرارا گفته‌ایم که اگر این گونه مسائل نسبت به خدا داده می‌شود در حقیقت اشاره به قانون علیت و خاصیت عمل است، یعنی ادامه در کجروی و اصرار در لجاجت و بدبینی، اثرش این است که روح و روان آدمی را به شکل خود در می‌آورند و آن را همانند آئینه کج و معوجی می‌کنند که قیافه همه چیز را کج و معوج نشان می‌دهد. تجربه این حقیقت را ثابت کرده است که افراد بدکار و گناهکار در آغاز از کار خود احساس ناراحتی می‌کنند، اما تدریجا به آن خو گرفتند و شاید روزی فرارسد که اعمال زشت خود را واجب و لازم بشمرند و به تعبیر دیگر این یکی از مجازاتهای اصرار و پافشاری در گناه و مخالفت با حق است که دامان گناهکاران لجوج را می‌گیرد.

لذا می‌گوید کار اینها به جایی رسیده است که «اگر تمام آیات و نشانه‌های خدا را ببینند باز ایمان نمی‌آورند» (و ان یروا کل آیه لایؤمنوا بها). و از این بالاتر هنگامی که به نزد تو بیایند به جای اینکه گوش جان را به سخنان تو متوجه سازند و حداقل به صورت یک جستجوگر، به احتمال یافتن حقیقتی پیرامون آن بیندیشند، با روح و فکر منفی در برابر تو ظاهر می‌شوند، و هدفی جز مجادله و پر خاشگری و خرده‌گیری ندارند (حتی‌اذا جاؤک یجاد لونک).

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۹۱

آنها با شنیدن سخنان تو که از سرچشمه وحی تراوش کرده و بر زبان حقگوی تو جاری شده است متوسل به ضربه تهمت شده، می‌گویند: «اینها چیزی جز افسانه‌ها و داستانهایی ساختگی پیشینیان نیست»! (یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین).

در آیه بعد می‌گوید آنها به این مقدار نیز قناعت نمی‌کنند و علاوه بر اینکه خود گمراه‌اند پیوسته تلاش می‌کنند افراد حق طلب را با سمپاشیهای گوناگون از پیمودن این مسیر باز دارند، لذا «آنها را از نزدیک شدن به پیامبر نهی می‌کنند» (و هم ینهون عنه). «و خودشان نیز از او فاصله می‌گیرند» (و یناون عنه).

بی‌خبر از اینکه هر کس با حق در افتد تیشه بر ریشه خود زده، و سرانجام طبق سنت ثابت آفرینش، چهره حق از پشت ابرها نمایان می‌گردد و با جاذبه‌ای که دارد پیروز خواهد شد و باطل همانند کفهای بی‌ارزش روی آب نابود می‌گردد، بنابراین تلاش و فعالیت آنها به شکست خودشان منتهی خواهد شد و جز خود را هلاک نمی‌کنند، ولی قدرت بر درک این حقیقت ندارند» (و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشعرون).

تهدمتی بزرگ بر ابوطالب مؤمن قریش

از آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد به خوبی روشن می‌شود که این آیه بحثهای مربوط به مشرکان لجوج و دشمنان سرسخت پیامبر را تعقیب می‌کند و ضمیر هم طبق قواعد ادبی به کسانی بر می‌گردد که در آیه مورد بحث قرار گرفته‌اند، یعنی کافران متعصبی که از هیچگونه آزار به پیامبر و ایجاد مانع در راه دعوت او مضایقه نداشتند.

ولی با نهایت تاسف دیده می‌شود که بعضی از مفسران اهل تسنن برخلاف

تمام قواعد ادبی آیه دوم را از آیه قبل بریده و آن را در باره ابوطالب پدرامیر مؤمنان علی (علیه السلام) دانسته‌اند!

آنها آیه را چنین معنی می‌کنند جمعی هستند، از پیامبر اسلام دفاع می‌کنند ولی در عین حال از او فاصله می‌گیرند! (و هم ینهون عنه و ینؤن عنه). پاره دیگری از آیات قرآن را که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. مانند آیه ۱۱۴ توبه و ۵۶ قصص نیز گواه بر مدعای خود قرار می‌دهند.

ولی تمام علمای شیعه و بعضی از بزرگان اهل تسنن مانند ابن ابی‌الحدید شارح نهج‌البلاغه و قسطلانی در ارشاد الساری وزینی دحلان در حاشیه سیره حلبی ابوطالب را از مؤمنان اسلام می‌دانند، در منابع اصیل اسلام نیز شواهد فراوانی برای این موضوع می‌یابیم که با بررسی آنها در تعجب و حیرت عمیق فرو می‌رویم که چرا ابوطالب از طرف جمعی این چنین مورد بی‌مهری و اتهام قرار گرفته است؟! کسی که با تمام وجود خود از پیامبر اسلام دفاع می‌کرد، و بارها خود و فرزند خویش را در مواقع خطر همچون سپر در برابر وجود پیامبر اسلام قرار داد چگونه ممکن است مورد چنین اتهامی واقع شود؟! این جا است که محققان باریک بین چنین حدس زده‌اند که موج‌مخالفت بر ضد ابوطالب یک موج سیاسی است که از مخالفت شجره خبیثه بنی‌امیه با موقعیت علی (علیه السلام) سرچشمه گرفته است.

زیرا: این تنها ابوطالب نیست که بخاطر نزدیکی‌اش با علی (علیه السلام) اینچنین مورد تهاجم قرار گرفته، بلکه می‌بینیم هر کس در تاریخ اسلام بنحوی از انحاء ارتباط نزدیک با امیر مومنان علی (علیه السلام) داشته‌از این حملات ناجوانمردانه بر کنار نمانده است، در حقیقت ابوطالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب پیشوای بزرگ اسلام بود!

در اینجا فشرده‌ای از دلائل گوناگونی که بروشنی، گواهی بر ایمان ابوطالب

می‌دهد فهرست‌وار می‌آوریم و شرح بیشتر را به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده موکول می‌کنیم:

۱ - ابوطالب قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بخوبی می دانست که فرزند برادرش بمقام نبوت خواهد رسید زیرا مورخان نوشته اند در سفری که ابوطالب با کاروان قریش به شام رفت برادرزاده دوازده ساله خود محمد را نیز با خویش همراه برد، در این سفر علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید، همینکه کاروان با راهبی بنام بحیرا که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتب عهدین داشت و کاروانهای تجارتی در مسیر خود بزیارت اومی رفتند برخورد کردند، در بین کاروانیان، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که آن روز دوازده سال بیش نداشت نظر راهب را بخود جلب کرد.

بحیرا پس از اندکی خیره شدن و نگاههای عمیقانه و پر معنی به او گفت این کودک به کدام یک از شما تعلق دارد؟ جمعیت به ابوطالب اشاره کردند او اظهار داشت برادرزاده من است.

«بحیرا» گفت این طفل آینده درخشانی دارد این همان پیامبری است که کتابهای آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده اند و من تمام خصوصیات او را در کتب خوانده ام!

ابوطالب پیش از این برخورد و برخوردهای دیگر از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم و معنویت او پی برده بود.

طبق نقل دانشمند اهل تسنن شهرستانی (صاحب ملل و نحل) و دیگران در یکی از سالها آسمان مکه برکتش را از اهلش باز داشت و خشکسالی سختی به مردم روی آورد، ابوطالب دستور داد تا برادرزاده اش محمد را که کودکی شیر خوار

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۹۴

بود حاضر ساختند پس از آنکه کودک را در حالی که در قنடைهای پیچیده شده بود به او دادند در برابر کعبه ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه طفل شیر خوار را بطرف بالا انداخت و هر مرتبه می گفت: «پروردگارا! بحق این کودک باران پر برکتی بر ما نازل فرما» چیزی نگذشت که توده ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان مکه را فراگرفت، سیلاب آنچنان جاری شد که بیم آن می رفت مسجد الحرام ویران شود. سپس شهرستانی می نویسد همین جریان که دلالت بر آگاهی ابوطالب از رسالت و نبوت برادرزاده اش از آغاز کودکی دارد ایمان وی را به پیامبر می رساند و اشعار ذیل را بعدها ابوطالب به

همین مناسبت سروده است:

ثمال الیتامی عصمة للارامل

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه

«او روشن چهره‌ای است که ابرها به خاطر او می‌بارند، او پناهگاه یتیمان و حافظ بیوه زنان است».

فهم عنده فی نعمة و فواضل

یلوذ به الهلاک من آل هاشم

هلاک شوندگان از بنی هاشم به او پناه می‌برند، و بوسیله او از نعمتها واحسانها بهره می‌گیرند.

و وزان صدق وزنه غیر هائل

و میزان عدل لا یخیس شعيرة

او میزان عدالتی است که یک جو تخلف نمی‌کند، و وزن کننده درستکاری است که توزین او بیم اشتباه ندارد.

جریان توجه قریش را در هنگام خشکسالی به ابوطالب و سوگند دادن ابوطالب خدا را بحق او علاوه بر شهرستانی بسیاری از مورخان بزرگ نقل کرده‌اند، علامه امینی در الغدير آنرا از کتاب شرح بخاری و المواهب اللدنیة و الخصائص الکبری و شرح بهجة المحافل و سیره حلبی و سیره نبوی و طلبية الطالب نقل کرده است.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۹۵

۲ - به علاوه در کتب معروف اسلامی اشعاری از ابوطالب در اختیار مااست که مجموعه آنها در دیوانی بنام دیوان ابوطالب گردآوری شده‌است که تعدادی از آنها را در ذیل می‌آوریم:

حتى اوسد فی التراب دفینا

و الله لن یصلوا الیک بجمعهم

«ای برادرزاده تا ابوطالب در میان خاک خوابیده و لحد را بستر نساخته هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت»

و ابشر بذاک و قرمنک عیونا

فاصدع بامرک ما علیک غضاضة

«بنابراین از هیچ چیز مترس و ماموریت خود را ابلاغ کن بشارت ده و چشمها

را روشن ساز!»

و لقد دعوت و كنت ثم امينا

و دعوتنی و علمت انک ناصحی

«مرا بمکتب خود دعوت کردی و خوب می دانم که هدفت تنها پنددادن و بیدار ساختن من بوده است، تو در دعوت خود امین و درستکاری»

من خير اديان البرية دينا

و لقد علمت ان دين محمد(ص)

«من هم این را دریافتم که مکتب و دین محمد بهترین دین و مکتبهاست! و نیز گفته است»

رسولا کموسی خط فی اول الكتب

الم تعلموا انا وجدنا محمدا

«ای قریش آیا نمی دانید که ما محمد را همانند موسی پیامبر و رسول خدا می دانیم و نام و نشان او در کتب آسمانی قید گردیده است (و ما آنرا یافته ایم).»

و لا حيف في من خصه الله في الحب

و ان عليه في العباد محبة

«بندگان خدا علاقه ویژه ای بوی دارند و نسبت به کسی که خدا او را بمحبت خود اختصاص داده است این علاقه بی مورد نیست.»

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۹۶

ابن ابی الحدید پس از نقل قسمت زیادی از اشعار ابوطالب (که ابن شهر آشوب در متشابهات القرآن آنها را سه هزار بیت می داند) می گوید:
از مطالعه مجموع این اشعار برای ما هیچگونه تردیدی نخواهد ماند که ابوطالب بمکتب برادرزاده اش ایمان داشته است.

۳ - احادیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نقل شده که گواهی آن حضرت را به ایمان عموی فداکارش ابوطالب روشن می سازد از جمله طبق نقل نویسنده کتاب ابوطالب مؤمن قریش: چون ابوطالب در گذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از تشیع جنازه او ضمن سوگواری که در مصیبت از دست دادن عمویش می کرد، می گفت:
وا ابتاه! وا ابا طالباه! وا حزنه علیک! کیف اسلو علیک یا من ربیتنی

صغیرا، واجبتنی کبیرا، و کنت عندک بمنزلة العین من الحدقه و الروح من الجسد.

«وای پدرم! وای ابوطالب! چقدر از مرگ تو غمگینم؟ چگونه مصیبت تو را فراموش کنم ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی، و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی، و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم».

و نیز پیوسته اظهار می داشت: ما نالت منی قریش شیئا اگرچه حتی مات ابوطالب.

«قریش هیچگاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند مگر زمانی که ابوطالب از جهان رفت.»

۴ - از طرفی مسلم است که سالها قبل از مرگ ابوطالب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور شد هیچگونه رابطه دوستانه با مشرکان نداشته باشد، با این حال اینهمه اظهار علاقه و مهر به ابوطالب نشان می دهد که پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است و گر نه چگونه ممکن بود دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با ابوطالب

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۹۷

تا سر حد عشق، مهر ورزد؟!!

۵ - در احادیثی که از طرق اهل بیت رسیده است نیز مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص ابوطالب دیده می شود که نقل آنها در اینجا بطول می انجامد این احادیث آمیخته با استدلالات منطقی و عقلی است مانند روایتی که از امام چهارم (علیه السلام) نقل گردیده است که حضرتش پس از این که در پاسخ سؤالی اظهار می دارد ابوطالب مؤمن بود می فرماید: ان هنا قوما یزعمون انه کافر سپس فرمود «وا عجا کل العجب ایطعنون علی ابی طالب او علی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قد نهاه الله ان تقر مؤمنة مع کافر غیر آیه من القرآن و لا یشک احد ان فاطمة بنت اسد رضی الله تعالی عنها من المؤمنات السابقات فانها لم تزل تحت ابی طالب حتی مات ابوطالب رضی الله عنه».

یعنی راستی در شگفتم که چرا برخی می پندارند که ابوطالب کافر بوده است! آیا نمی دانند که با این عقیده بر پیامبر و ابوطالب طعنه می زنند؟ مگر نه این است که در چندین آیه از آیات قرآن از این موضوع منع شده است که زن بعد از اسلام آوردن در قید زوجیت کافر خود نماند و این مسلم است که فاطمه بنت

اسد از پیشگامان در اسلام است و تا پایان عمر ابوطالب همسرش بود.
۶ - از همه اینها گذشته اگر در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت هیچکس نمی‌تواند تردید کند که ابوطالب از حامیان درجه اول اسلام و پیامبر بود حمایت او از پیامبر و اسلام بحدی بود که هرگز نمی‌توان آنرا با علایق و پیوندهای خویشاوندی و تعصبات قبیله‌ای تفسیر کرد.
نمونه زنده آن داستان شعب ابوطالب است همه مورخان نوشته‌اند هنگامی که قریش پیامبر و مسلمانها را در یک محاصره اقتصادی و اجتماعی و سیاسی شدید قرار دادند و روابط خود را با آنها قطع کردند ابوطالب یگانه حامی و مدافع حضرت سه سال از همه کارهای خود دست کشید و بنی‌هاشم را به دره‌ای که در میان

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۹۸

کوههای مکه قرار داشت و به شعب ابوطالب معروف بود برد و آنجاسکنی گزید. فداکاری را بجائی رسانید که اضافه بر ساختن برجهای مخصوصی بخاطر جلوگیری از حمله قریش هر شب پیامبر را از خوابگاه خود بلند می‌کرد و جایگاه دیگری برای استراحت او تهیه می‌نمود و فرزند دلبندهش علی (علیه‌السلام) را بجای او می‌خوابانید و هنگامی که علی (علیه‌السلام) می‌گفت پدر جان من با این وضع بالاخره کشته خواهد شد پاسخ می‌دهد عزیزم بردباری را از دست مده هر زنده بسوی مرگ رهسپار است من ترا فدای فرزند عبدالله نمودم جالب توجه اینکه علی (علیه‌السلام) در جواب پدر می‌گوید پدر جان این کلام من نه بخاطر این بود که از کشته شدن در راه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هراسی دارم بلکه بخاطر این بود که می‌خواستم بدانم چگونه در برابر تو مطیع و آماده برای یاری احمد ما معتقدیم هر کس تعصب را کنار گذاشته و بیطرفانه سطور طلائی تاریخ را درباره ابوطالب مطالعه کند با ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه هم صدا شده و می‌گوید:

لما مثل الدین شخصا و قاما

و لو لا ابوطالب و ابنه

و هذا بیثرب جس الحماما

فذاک بمکة آوی و حامی

هر گاه ابوطالب و فرزند برومندش نبود هرگز دین و مکتب اسلام
بجای نمی ماند و قد راست نمی کرد ابوطالب در مکه بیاری پیامبر شتافت
و علی (علیه السلام) در یثرب (مدینه) در راه حمایت از اسلام در گرداب مرگ
فرو رفت!

بهد

فترت

قبل